



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (۲۶)﴾ وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (۲۷) أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (۲۸) كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ (۲۹)﴾

مأموریت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) به یادآوری صبر و سیره داود(علیه السلام) در برابر مشرکان بعد از بیان توحید و جریان وحی و نبوت، فرمود برخی از مشرکان حجاز یا بسیاری از آنها نسبت به وجود مبارك پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بدرفتاری کردند و گفتند: ﴿هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ﴾<sup>۱</sup> و نسبت به توحید هم گفتند: ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾<sup>۲</sup>. بعد از اینکه برای ذات اقدس الهی از ابطال شرك و تبیین توحید از نظر بیان فراغتی حاصل شده است، در جریان استقامت و پایداری در برابر تهمت‌های بیگانه‌ها نام شش پیامبر را برد که به اجمال گذشت، آن‌گاه جریان نه پیامبر را تبیین می‌کنند که اولین از آنها حضرت داود(سلام الله علیه) است؛ در صدر این قصه فرمود: ﴿اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ﴾<sup>۳</sup> معلوم می‌شود که داود(سلام الله علیه) از پیامبران منزّه و معصوم الهی است اولاً، در برابر تهمت‌های بیگانه‌ها مقاومت کرده ثانیاً، توانست توحید را کاملاً تبیین کند ثالثاً، شرك را ابطال کند رابعاً و سایر مسائل وحی و نبوت را هم تثبیت کند خامساً، چون این کارها را وجود

۱. سوره ص، آیه ۴.

۲. سوره ص، آیه ۵.

۳. سوره ص، آیه ۱۷.

مبارك داود(سلام الله عليه) به خوبی انجام داد ذات اقدس الهی به وجود مبارك پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ﴾ بین داود چه کار کرد، شما هم همان کار را کنید؛ معلوم می شود وجود مبارك داود از هر تهمت منزه است، این سرفصل قضیه بود.

### شمارش بعضی از فضایل داود(علیه السلام) و تنزه او از نواقص

تعبیرات فراوانی که قرآن درباره داود(سلام الله علیه) دارد اولاً عبودیت است که خدا امضا کرد او بنده ماست، ثانیاً فرمود او دارای قوت و قدرت است که این قوت و قدرت و «أيد» یعنی قوت را خدا به او داده است، ثالثاً فرمود او اهل رجوع است «وَاب»<sup>۱</sup> است و «كثير الرجوع الى الله» است؛ گذشته از اینکه تسخیر جبال و پرنده ها هم يك فيض خاصی است که خدای سبحان نسبت به ایشان روا داشتند. بعد از آن جریان ها فرمود: ﴿وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ﴾ این هم يك فضیلت است، ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ﴾ این هم فضیلت دیگر است، ﴿وَفَصَّلَ الْخُطَابَ﴾<sup>۲</sup> که این هم فضیلت سوم است. بعد در پایان این قصه هم فرمود ما داود را خلیفه در زمین قرار دادیم و به او هم گفتیم که «بین الناس بالحق» عمل کند؛ بین آن صدر و ذیل این قصه ﴿خَصَّمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ﴾<sup>۳</sup> نقل شده است که این نشان می دهد هیچ نقص و عیب و معصیت و مانند آن در برنامه وجود مبارك داود(سلام الله علیه) نبود.

### اختلاف در تفسیر آمدن دو گروه متخاصم نزد داود(علیه السلام)

قصه حضرت داود را که فرمود: ﴿وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ﴾<sup>۴</sup> از آن جهت که «نبا» تعبیر کرد، معلوم می شود مهم است و از آن جهت که ﴿هَلْ أَتَاكَ﴾ تعبیر کرد؛ نظیر آنچه در سوره «طه» از قصه موسی و هارون(سلام الله علیهما) فرمود: ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى﴾<sup>۵</sup> معلوم می شود که این قصه مهم است. این قصه بین اهل تفسیر، وجوه فراوانی را به بار داشت و بهترین وجه همان است که بسیاری از مفسران فرمودند و مرحوم شیخ طوسی<sup>۶</sup> هم آن را

۱. سوره ص، آیه ۱۹.

۲. سوره ص، آیه ۲۰.

۳. سوره ص، آیه ۲۲.

۴. سوره ص، آیه ۲۱.

۵. سوره طه، آیه ۹.

۶. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۵۳؛ «فروی أن الملكین غابا من بین یدیه فظن عند ذلك أن الله اختبره بهذه الحکومة و ابتلاه».

نقل کرد که این مربوط به دو فرشته است و بشر نبودند. فخر رازی<sup>۱</sup> بین «ضرب المثل» و بین «تثُل» نتوانست فرق بگذارد خیال کرد آن بزرگانی که می گویند این دو نفر که آمدند یا این چند نفری که آمدند فرشته بودند، اینها به عنوان «ضرب المثل» است که این فرشته ها آمدند و به عنوان مثل گفتند که ﴿خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ﴾ خصومتی در کار نبود؛ بعد گفت ما حمل بکنیم این کلمه ﴿خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ﴾ را بر «ضرب المثل» بر خلاف ظاهر آیه است در حالی که بین «ضرب المثل» و بین «تثُل» خیلی فرق است، چون این فرق برای جناب فخر رازی مشخص نشد گفت اگر اینها دو فرشته بودند یا چندتا فرشته بودند ما این حرف ها را به آنها اسناد بدهیم، این اسناد کذب به ملائکه است؛ اگر وضع تثُل و گفت و گوی در ظرف عالم مثال روشن شود دیگر این تعبیرات ناروا راه پیدا نمی کند.

### دیدگاه فخر رازی در تفسیر آمدن دو گروه متخاصم و ناقمائی آن

خود فخر رازی می گوید این جا سه احتمال است: يك احتمال که این قصه همراه با صدور «ذنب کبیر» - معاذ الله - از وجود مبارك داود است که نسبت به نامحرمی طمع کرد و آن قصه<sup>۲</sup> که این «ذنب کبیر» است و داود (سلام الله علیه) از آن منزّه است؛ احتمال و محول دوم صدور «ذنب صغیر» از داود (سلام الله علیه) است که آن را هم رد می کند؛ وجه و احتمال سوم آن است که این قصه طوری است که نه گناه بزرگ و نه گناه کوچک از داود (سلام الله علیه) صادر نشده است، چند نفری که دشمن بودند یا درباره آنها گمان دشمنی می رفت از بالای دیوار آمدند و این گروه که از بالای دیوار آمدند، آمدنشان رعب آور بود و وجود مبارك داود هراسناك شد ﴿فَفَزِعَ مِنْهُمْ﴾<sup>۳</sup>، آنها گفتند که نترس ﴿خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ﴾ و وجود مبارك داود هم بین آنها به حسب ظاهر این داوری را انجام داده، پس نه گناه بزرگ کرده و نه گناه کوچک؛ اما اگر بگوییم ملائکه آمدند و ملائکه گفتند که ﴿خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ﴾، ملائکه که مخاصمه ای ندارند، ملائکه که «بغی» ای ندارند. اگر بگویید همین حرف ها را ملائکه

۱. مفاتیح الغیب، ج ۲۶، ص ۳۸۳.

۲. امالی (صدوق)، ص ۹۱. «... إِنَّ دَاوُدَ كَانَ فِي مِحْرَابِهِ يُصَلِّي إِذْ تَوَوَّرَ لَهُ إِبْلِيسُ عَلَى صُورَةِ طَيْرٍ أَحْسَنَ مَا يَكُونُ مِنَ الطُّيُورِ فَقَطَعَ صَلَاتَهُ وَقَامَ لِيَأْخُذَ الطَّيْرَ فَخَرَجَ الطَّيْرُ إِلَى الدَّارِ فَخَرَجَ فِي أَثَرِهِ فَطَارَ الطَّيْرُ إِلَى السَّطْحِ فَصَعِدَ فِي طَلَبِهِ فَسَقَطَ الطَّيْرُ فِي دَارِ أَوْرِيَاءَ بْنِ حَتَّانَ [حَتَّانٍ] فَاطَّلَعَ دَاوُدُ فِي أَثَرِ الطَّيْرِ فِإِذَا بِأَمْرَأَةٍ أَوْرِيَاءَ تَعْتَسِلُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا هَوَاهَا...».

۳. سوره ص، آیه ۲۲.

زدند، این اسناد کذب به ملائکه است و اگر بگویید «ضرب المثل» است این بر خلاف ظاهر آیه است؛ ظاهر آیه این است که این را گفتند، نه اینکه «مثلاً» گفته باشند. اگر «مثلاً» گفته باشند بله گناه نیست، اما حمل آیه بر خلاف ظاهر است؛ ظاهر آیه این است که گفتند: ﴿خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ﴾، اگر این گروه فرشته بودند ظاهر آیه بر این است که دروغ گفته باشند، برای اینکه آنها که اهل محاصمه نیستند و اگر بگویید این مثل است نه واقعیت؛ نظیر ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ﴾<sup>۱</sup> و مانند آن که این حمل آیه بر خلاف ظاهر آیه است. مرحوم فخر رازی تا به این جا رسید که گناهی از وجود مبارك داود صادر نشده است، اما اولاً بین «تمثل» و ضرب مثل نتوانست فرق بگذارد و ثانیاً بین «تمثل» و تجسم خارجی هم نتوانست فرق بگذارد.

### تبیین جریان تمثل در قرآن و همانندی آن با رؤیا

در بخشی از آیات قرآن کریم جریان «تمثل» تصریح شده است؛ نظیر جریان حضرت مریم (سلام الله علیه) که ذات اقدس الهی می فرماید: ﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾<sup>۲</sup> ما فرشته را که روحی از مخلوقات ماست برای مریم (سلام الله علیها) به طرف او ارسال کردیم، این فرشته به صورت یک مرد درآمده و مریم (سلام الله علیها) که برای اولین بار چنین صحنه ای را می بیند می فرماید: ﴿أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا﴾<sup>۳</sup> که خیال کرد این نامحرم است، بعد گفت من از طرف خدا آمدم ﴿أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا﴾<sup>۴</sup>.

جریان «تمثل» این طور است که اگر کسی در کنار حضرت مریم (سلام الله علیها) می ایستاد آن شخص نمی دید؛ مثل اینکه وقتی فرشته ها بر وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل می شدند عده ای نمی دیدند، گاهی به برکت معجزه آن حضرت طوری می شد که دیگران هم می دیدند؛ نظیر مشاهده «دحیه کلی» و مانند آن، اما وقتی فرشته وارد می شود چون به صورت تمثل است و نه تجسم خارجی، این طور نیست که اگر فرشته وارد شد انسان درب اتاق را ببندد و او نتواند بیرون برود، این طور نیست، بلکه در فضای هویت خود شخص است؛ چه

۱. سوره جمعه، آیه ۵.

۲. سوره مریم، آیه ۱۷.

۳. سوره مریم، آیه ۱۸.

۴. سوره مریم، آیه ۱۹.

مثال متصل و چه مثال منفصل آن شخص می‌بیند، برای اینکه روشن شود که مثال متصل یا مثال منفصل در بیداری چیست، باید گفته شود که شبیه عالم رؤیاست. همان روایتی که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در جلد هشت کافی<sup>۱</sup> یعنی روضه کافی نقل کرد که خدا رؤیا را نصیب بشر کرد تا بفهمد که جریان بزخ و امثال بزخ از چه سنخ است، رؤیا هم همین‌طور است؛ در رؤیا کسی نامحرمی را می‌بیند و محتلم می‌شود، اینکه معصیت نیست؛ آن عالم، عالم گناه نیست یا کسی را می‌بیند می‌زند این گناه نیست یا کسی را می‌بیند نسبت به او احسان می‌کند، اینکه ثواب نیست و این‌طور نیست که در نامه عمل او ثواب بنویسند؛ آنچه در عالم رؤیا اتفاق افتاده یا گزارشی از گذشته است یا زمینه برای آینده که این برای خیلی‌ها هست؛ کمتر کسی است که عالم رؤیا و تثلات رؤیایی، چه «اضغات احلام»، چه خواب خوب و چه خواب بد را آزمایش نکرده باشد؛ مردان و زنان الهی همین حالت را با طهارت در بیداری دارند، وجود مبارك مریم (سلام الله علیها) در بیداری این حالت برایش پیش آمد، منتها چون برای اولین بار بود خیال کرد این نامحرم است، او هم به صورت بشر درآمده بود فرمود: ﴿فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾؛ حالا گفته شود که مریم (سلام الله علیها) نامحرم را دید یا نامحرم با او تماس گرفت؟! آن‌جا سخن از محرم و نامحرم نیست؛ آن عالم، عالم شریعت و تکلیف و دنیا و مانند آن نیست، يك عالم ملکوت است که نظیر آن را ما در عالم رؤیا داریم. حالا اگر کسی در عالم رؤیا صحنه‌ای را دید و بعد وضعی برای او پیش آمد بگوئیم این معصیت کرده است یا این ثواب برده و در نامه عمل او ثواب ثبت می‌شود یا سخن از معصیت و اطاعت نیست، چون جا، جای شریعت نیست. جریان حضرت آدم (سلام الله علیه) ظاهراً از همین قبیل است، جریان فرشته‌های حضرت داود از این قبیل است و جریان حضرت مریم (سلام الله علیها) هم از همین قبیل است؛ منتها جریان حضرت مریم را قرآن «بالصراحة» تصریح فرمود که ﴿فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾ که وجود مبارك مریم (سلام الله علیها)، چون اولین بار بود

۱. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۸، ص ۹۰: «إِنَّ الْأَخْلَامَ لَمْ تَكُنْ فِيمَا مَضَى فِي أَوَّلِ الْخَلْقِ وَإِنَّمَا حَدَثَتْ فَقُلْتُ وَمَا الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ بَعَثَ رَسُولًا إِلَى أَهْلِ زَمَانِهِ فَدَعَاهُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ فَقَالُوا إِنِ فَعَلْنَا ذَلِكَ فَمَا لَنَا فَوَ اللَّهِ مَا أَنتَ بِأَكْثَرِنَا مَالًا وَلَا بِأَعَزَّنَا عَشِيرَةً فَقَالَ إِنْ أَطَعْتُمُونِي أَدْخِلَكُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَإِنْ عَصَيْتُمُونِي أَدْخِلَكُمُ اللَّهُ النَّارَ فَقَالُوا وَمَا الْجَنَّةُ وَالنَّارُ فَوَصَفَ لَهُمْ ذَلِكَ فَقَالُوا مَتَى نَصِيرُ إِلَيْكَ فَقَالَ إِذَا مِثُّمُ فَقَالُوا لَقَدْ رَأَيْنَا أَمْوَائِنَا صَارُوا عِظَامًا وَرُفَاتًا فَازْدَادُوا لَهُ تَكْذِيبًا وَبِهِ اسْتِخْفَافًا فَأَخَذَتْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِمُ الْأَخْلَامَ فَأَتَوْهُ فَأَخْبَرُوهُ بِمَا رَأَوْا وَمَا أُنْكَرُوا مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَرَادَ أَنْ يَخْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِهَذَا هَكَذَا تَكُونُ أَرْوَاحُكُمْ إِذَا مِثُّمُ وَإِنْ بَلَّيْتُ أَبْدَانَكُمْ نَصِيرُ الْأَرْوَاحِ إِلَيَّ عِقَابٍ حَتَّى تُبْعَثَ الْأَبْدَانُ».

گفت: ﴿أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا﴾ این فرشته فرمود من بشر نیستم، از طرف ذات اقدس الهی آمدم و مأموریتی دارم که به شما فرزند عطا کنم؛ این به صورت بشر بود، به صورت دیدن بود، گفتگو بود و این چنین نیست که حالا بگوییم او ترك اُولی کرده یا معصیت کرده یا مضطر بوده یا جاهل بوده، از این قبیل نیست.

### تقویت دیدگاه شیخ طوسی (علیه السلام) در تفسیر آمدن دو گروه متخاصم

وقتی از این قبیل نباشد، این بیانی که عدّه زیادی از مفسّرین گفتند که مرحوم شیخ طوسی هم این را نقل کرده است که فرشته‌ها آمدند هم همین‌طور بود. می‌بینید که این قصه را قرآن ناقم گذاشت و رفت؛ اگر قصه‌ای باشد مربوط به جهان خارج، دو نفر یا دو گروه آمدند برای اینکه فصل خصومت شود و آمدند در محکمه چطور نیمه‌کاره تمام می‌شود؟ یکی از دو طرف حرف خود را زده و طرف دیگر حرف خود را نزده و داوری مشخص نشده، آنها چه کسانی بودند؟ همین که وجود مبارك داود حرف «احدالطرفین» را شنید و قبل از شنیدن حرف دیگری، يك داوری «علی‌الفرض» کرد، همین مقدار کافی بود که فرشته‌ها بگویند قضا و داوری کار مهم است حق بگو و از حق «شَطَط»<sup>۱</sup> و انحراف پیدا نکن و وجود مبارك داود هم فهمید که این آزمون الهی است و سجده کرد و خدای سبحان هم استغفار او را پذیرفت، وقتی از این آزمون به خوبی درآمدند فرمود: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾.

### عدم اتّصاف جریان عالم مثال به طاعت و معصیت

پرسش: هبوط حضرت آدم و حوا در همان عالم مثال بوده؟

پاسخ: بله تمثّل است، برای اینکه وقتی وارد زمین می‌شوند سخن از شریعت است. چه در سوره مبارکه «بقره» و چه در سوره مبارکه «طه» فرمود: ﴿اهْبِطُوا﴾ وارد زمین بشوید وقتی وارد زمین شدید ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ﴾<sup>۲</sup> که در سوره «بقره» است و ﴿فَمَنْ أَتَّبَعَ﴾<sup>۳</sup> که در سوره «طه» است، فرمود اگر شریعتی آمد کسی

۱. تاج العروس، ج ۱۰، ص ۳۱۰؛ «شَطَطًا، مُحرَّكَةً، إِذَا جَاوَزَ الْقَدْرَ الْمَحْدُودَ وَ تَبَاعَدَ عَنِ الْحَقِّ».

۲. سوره بقره، آیه ۳۸.

۳. سوره طه، آیه ۱۲۳.

تابع شریعت بود حکم آن چنین است و اگر مخالف شریعت بود حکم آن چنان است. بنابراین در عالم مثال اصلاً سخن از معصیت و اطاعت و ترك اُولیٰ و کراهت و نهی تنزیهی نیست که ما بگوییم اگر شخصی در عالم رؤیا نامحرمی را دید و محتلم شد مثلاً معصیت کرد یا نکرد؛ همین حالتی که برای خیلی در عالم مثال متصل هست، برای مردان الهی در عالم منفصل هست، همان خواب‌های خوبی که برای اوحدی از انسان‌ها هست، برای مردان الهی در بیداری هست.

### اصرار علامه طباطبائی (ره) بر تمثّل بودن نوم سیدالشهداء در مسیر کربلا

سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبائی اصرار داشتند این جریان‌هایی که برای وجود مبارک حضرت سیدالشهداء اتفاق افتاد همه در حالت «منامیه» بود و نه حالت «نوم»، اینکه در بین راه وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) کلمه «استرجاع» را ذکر فرمود و علی بن الحسین (سلام الله علیهما) گفت که چرا «استرجاع» نمودید؟ حضرت فرمودند حالت «نوم» ی به من دست داد و من شنیدم که می‌گویند این قافله می‌رود و مرگ اینها را تعقیب می‌کند؛ لذا من ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾<sup>۱</sup> گفتم؛<sup>۲</sup> علامه فرمود که در چنین حالتی بود. خیلی از مقتل‌نویس‌ها خیال می‌کنند این خواب بود، لکن سیدناالاستاد اصرار دارد که این حالت «منامیه» است نه «نوم»؛ یعنی حضرت بیدار بود و این‌طور نبود که وضوی ایشان باطل شده باشد، در حالت بیداری این حالت شهود برای انبیا و اولیا اتفاق می‌افتد که فرشته می‌آید و برای مریم (سلام الله علیها) هم که آن حالت پیش آمد.

پرسش: حضرت خضر که با حضرت موسی (سلام الله علیهما) چندین بار قرار ...

پاسخ: آن بر اساس ولایت بود و نه بر اساس شریعت، آن حکم خارجی بود نه عالم مثال.

پرسش: نقض عهدی که می‌کرد... .

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲. مثیر الاحزان، ص ۴۷؛ «قَالَ جَابِرُ بْنُ عَفِيَّةَ بْنِ سِمْعَانَ ارْتَحَلْنَا مِنْ قَصْرِ أَبِي مُقَاتِلٍ وَقَدْ أَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ طَرِيقَ غَدِيبِ الْهَجَاتِ فَحَقَّقَ بِرَأْسِهِ ثُمَّ اتَّبَعَهُ يَسْتَرْجِعُ فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ أَنَا بِغَنِي الْأَنْ فَارِسًا يُسَارِكُنَا وَهُوَ يَقُولُ الْقَوْمُ يَسِيرُونَ وَالْمَنَاءُ يَسِيرُ مَعَهُمْ».

پاسخ: عهد مقدورش نبود. او برابر شریعت موظف بود، چون رسول خدا بود و شریعت داشت ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ﴾<sup>۱</sup>، او باید حافظ شریعت باشد و اعتراض خود را بیان کند. وجود مبارك خضر (سلام الله عليه) بر اساس باطن عمل می‌کرد و زمانی که حضرت (سلام الله عليه) هم ظهور کند در بخشی از کارها بر اساس باطن عمل می‌کند.

### تفاوت تمثل با ضرب مثل و موارد آن در قرآن

غرض این است که بین خواب و رؤیا خیلی فرق است؛ بین رؤیا که برای خیلی‌ها در عالم مثال متصل است، با حالت «منامیه» که مثال منفصل است خیلی فرق است؛ بین «تمثل» و ضرب مثل خیلی فرق است؛ ضرب مثل، مثل اینکه بفرمایند: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا﴾<sup>۲</sup> و مانند آن یا ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِیمَارِ﴾<sup>۳</sup> یا ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرَكْهُ يَلْهَثْ﴾<sup>۴</sup> که اینها را خود قرآن «مُصَدَّر» به مثل کرده است. «ضرب المثل» يك کار ادبی لفظی و کلامی است، اما «تمثل» يك امر ملکوتی است که یا در باطن انسان اتفاق می‌افتد؛ نظیر آنچه در عالم رؤیا برای خیلی‌ها هست یا بیرون از مثال متصل و در واقعیت خارجی است؛ نظیر ﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾<sup>۵</sup> که مربوط به واقعیت خارج بود، نه تنها مثال متصل و این جریان «ذبح» برای وجود مبارك ابراهیم (سلام الله عليه) «تمثل» پیدا کرد که فرمود من دارم می‌بینم. این «تمثل» برای معصومین، سند شریعت است، چون آنها معصوم هستند و شیطان به ساحت مقدس آنها راه ندارد. اینکه خدا به وجود مبارك پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية والثناء) فرمود ما در عالم رؤیا به تو نشان دادیم ﴿لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ﴾<sup>۶</sup> حضرت در عالم رؤیا می‌بیند که وارد مسجد الحرام می‌شود، این مثال منفصل است و واقعیت است؛ یعنی آنچه بعدها اتفاق می‌افتد که فتح مکه است و فاتحاً وارد سرزمین مکه می‌شوند، همان را وجود مبارك حضرت در عالم رؤیا که

۱. سوره مائده، آیه ۴۸.

۲. سوره نحل، آیه ۷۵.

۳. سوره جمعه، آیه ۵.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

۵. سوره صافات، آیه ۱۰۲.

۶. سوره فتح، آیه ۲۷.



حالت مثالی است مشاهده می‌کند؛ اینها را می‌گویند «تَمَثَّل» که در آن جا سخن از اطاعت و معصیت و شریعت و ترك اُولیٰ و ترك واجب و ترك حرام و ترك مستحب و ترك مکروه و اینها اصلاً مطرح نیست.

### ناقمای وجوه مذکور و حل تصور جریان عصیان انبیا با تمثّل

برای وجود مبارك داود هیچ‌کدام از اینها مطرح نشد؛ می‌بینید که در قبل آن با جلال و شکوه از داود یاد می‌کند و بعد هم با جلال و شکوه از داود یاد می‌کند، معلوم می‌شود که هیچ نقصی پیدا نشده است، وگرنه نصیحتی خدا می‌کرد که چرا شما قبل از شنیدن حرف مدعی دیگر، داور بی‌جهت بودی و شتابزده داوری کردی، اینها که نیست. بنابراین این دو فرشته که آمدند سخن از «تَمَثَّل» است، اسناد کذب به فرشته‌ها مطرح نیست، برای اینکه آن جا سخن از شریعت نیست، بلکه آن جا سخن از آزمون است و کسی که بخواهد آزمون بگیرد و امتحان کند که دیگر نمی‌گویند دروغ گفتی، واقعیت آن را به صورت مثال ذکر می‌کند؛ یعنی بر او «متمثل» می‌شود که این چنین گفته است؛ یعنی برای حضرت داود (سلام الله علیه) این مطلب «متمثل» شده است که یکی از فرشته‌ها به عنوان سخنگوی از يك گروه، گفت: ﴿خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ﴾. برخی‌ها خواستند بگویند اقل جمع دو نفر است، برای اینکه این جا ذات اقدس الهی تنبیه آورده است و فرمود: ﴿خَصْمَانِ﴾ و بعد هم ضمیر جمع مذکر سالم و فعل جمع مذکر سالم آورده که ﴿تَسَوَّرُوا﴾، <sup>۱</sup> ﴿مِنْهُمْ﴾، ﴿قَالُوا﴾ <sup>۲</sup> و مانند آن، غافل از اینکه در این گونه از موارد يك نفر سخنگوی جمعیت است و این ثابت نمی‌کند که اینها فقط دو نفر بودند تا ما بگوییم که اقل جمع دو نفر است. بنابراین جریان «تَمَثَّل» هم مسئله حضرت آدم و حوا را حل می‌کند، هم مسئله مریم (سلام الله علیها) را حل می‌کند، هم مسئله داود (سلام الله علیه) را حل می‌کند، هم مسئله حضرت ابراهیم را حل می‌کند، هم مسئله وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در آیه ﴿لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ﴾ را حل می‌کند و مانند آن.

پرسش: اگر ثواب و عقابی نباشد حضرت داود هم استغفار نمی‌کردند.

۱. سوره ص، آیه ۲۱.

۲. سوره ص، آیه ۲۲.

پاسخ: در آن جا استغفار کرد نه در این جا، در همان عالم «تَمَثَّل» پیدا کرده که در برابر هر لغزشی باید استغفار کند، نه اینکه وقتی بیدار شد استغفار کرده باشد؛ مثل اینکه وجود مبارك مریم فرمود: ﴿إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِن كُنْتَ تَقِيًّا﴾، آن جا عالم مثال است و وقتی در عالم مثال يك روح طیب و طاهر، نامحرمی را ببیند استغفار برای او «متمثل» می شود و اگر ناشناس باشد «استعاذه» مطرح می شود و مانند آن.

رسیدن داود (علیه السلام) به مقام خلافت الهی با مراعات دو عنصر محوری آن ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾، اگر گوینده ای بگویند من شما را خلیفه قرار دادم؛ یعنی خلیفه خودم، نه خلیفه دیگری و خلیفه هم قبلاً ملاحظه کردید که باید این دو عنصر محوری را کاملاً بداند: یکی اینکه بداند که خلیفه «مستخلف عنه» است و «مستخلف عنه» او کیست، چون باید حرف او را بزند؛ اینکه قرآن کریم فرمود: ﴿لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾<sup>۱</sup> سند کرامت را خلافت قرار داد و گرنه خدای سبحان انسان را بی جهت کریم نکرده که فرمود: ﴿لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾. سند کرامت بشر خلافت اوست، این اصل اول؛ خلیفه آن است که هم «مستخلف عنه» را بشناسد که جانشین چه کسی است و هم کار «مستخلف عنه» را در حوزه استخلافش انجام دهد؛ اگر کسی قائم مقام مسئولی شد، باید سیمت آن مسئول را کاملاً بشناسد اولاً و همان مسئولیت را در حوزه نیابت او اجرا کند ثانیاً؛ اگر کسی قائم مقام يك وزیر شد حرمت قائم مقامی را بگیرد ولی برای خودش بخواهد کار کند، این قائم مقام درستی نیست. خدای سبحان کرامت انسان را به استناد خلافت او تبیین کرد و اگر کسی خلیفه خدا شد؛ ولی حرف خودش را زد ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ﴾<sup>۲</sup>، همین خدایی که درباره انسان می فرماید: ﴿لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾، همین خدا فرمود: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾، برای اینکه کرامت او به استناد خلافت اوست و خلافت او این است که حرف «مستخلف عنه» را بزند و نه حرف خودش را؛ این جا هم به داود (سلام الله علیه) می فرماید چیزی که حرف خدا نیست هواست، چه هوای خودت و چه هوای غیر، گرچه بازگشت این دو هوا به يك هواست. کسی که به میل خود سخن می گوید مطیع هوای خودش است و اگر به میل دیگری سخن می گوید، گرچه تابع میل

۱. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۲. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

دیگری است؛ ولی تبعیت او از میل دیگری به استناد میل خودش است؛ یعنی او مایل است که تابع میل دیگری باشد که در تحلیل نهایی، این دو هوامدار به يك هوامدار برمی گردند؛ آن که به میل خودش عمل می کند که تابع هوای نفس است و آن که به میل دیگری عمل می کند، گرچه به میل دیگری عمل می کند؛ ولی مایل است که به میل دیگری عمل کند، پس بازگشت این هم به میل نفس و هوای نفس است.

مأموریت داود (علیه السلام) به قضاوت بین مردم به حق و عدم پیروی از هوا

پرسش: مگر از مخلصین نبودند، پس این تعبیرات برای چیست؟

پاسخ: بله، تمام دستورات هم برای این است که اخلاصشان را حفظ کنند. انسان تا آخرین لحظه مکلف است، به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾<sup>۱</sup> انسان ولو معصوم و «مُخْلَص» باشد تا نفس می کشد مکلف است و تا مکلف است دستور، امر، نهی و سفارش هست که او می تواند معصیت کند ولی نمی کند؛ همه این دستورها، رهنمودها، تأییدات، تقویت عصمت و اخلاص اوست.

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾، چون این چنین است ﴿فَاخْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ هم حُکَم حُکَمی و هم حُکَم حاکمی؛ هم دادرس باش در محکمه به حق حکم کن و هم حاکم باش در کشور به حکومت دینی حکمرانی کن؛ هم حاکم یعنی حاکم باش که گاهی کار سیاسی است و هم حُکَم که کار قضایی است، هر دو باید ﴿بِالْحَقِّ﴾ باشد. ﴿فَاخْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى﴾، هر چه از حق فاصله گرفت هواست ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾؛<sup>۲</sup> چه هوای نفس و چه هوای دیگری، پیروی از هوا تو را از راه خدا گمراه می کند ﴿فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ اگر کسی گمراه شد چطور؟ این صغرای مسئله و کبرای قیاس هم این است که ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾.

۱. سوره زمر، آیه ۶۵.

۲. سوره یونس، آیه ۳۲.

چرا انسان تابع هواست؟ فهمیدیم اگر تابع هوا بود گمراه می‌شود و اگر گمراه شد گرفتار کیفر تلخ می‌شود که اینها را فهمیدیم؛ ولی از نظر تحلیل اخلاقی و روانی چرا انسان با این همه سفارش گرفتار هواست؟ فرمود: ﴿بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾؛ چیزی را که باید یادش باشد از یاد می‌برد، محکمه را، حساب را، بازخواست را یادش رفته و آن وقت رها شده است. مهم‌ترین عامل حفظ انسان از گناه، تذکره معاد است؛ یعنی انسان بداند عمل زنده است و آدم را رها نمی‌کند و تا آبرو نریزد هم رها نمی‌کند، این بالأخره آبروریز است؛ اگر بداند که این عمل زنده است و تا آبروی آدم را نبرد او را رها نمی‌کند، انسان مواظب خودش است؛ مگر اینکه «نادراً» ممکن است غفلت کند که آن وقت آن را خدا می‌بخشد. فرمود: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ تُكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾؛<sup>۱</sup> اگر انسان آن لغزش‌های مهم را نداشته باشد - بالضرورة معصوم که نیست - گاهی در جایی پایش بلغزد فرمود آن را ما می‌بخشیم، این را ذات اقدس الهی وعده داده است، اما بالأخره انسان وقتی باور کند که این گناه زنده است يك، عمل زنده در خطّ تولید است دو، مگر ممکن است چیزی موجود باشد و معطل؟! «عُطْلَه» در عالم فرض دارد؛ «الف» موجود است، اما نه لازمی دارد، نه ملزومی دارد، نه مقارنی دارد، نه علتی دارد و نه معلولی دارد، این شدنی نیست؛ يك موجود بیکار در عالم یعنی چه؟ اگر کسی حرفی زد، دروغی گفت، خلافی کرد این حیّ است و موجود حیّ هم در خطّ تولید می‌افتد؛ حالا امسال نه، دو سال نه، بیست سال، سی سال بالأخره آبروبر است که عقل و نقل این را می‌گویند، ممکن نیست عملی از انسان صادر شود و ﴿هَبَاءٌ مُنْتُورًا﴾ شود،<sup>۲</sup> چون این‌طوری است و در خطّ تولید است. چرا می‌گویند بالأخره روزی روشن می‌شود؟ خیلی‌ها این حرف را می‌زنند، حرف خیلی عمیق و عالمانه و محققانه است، منتها حالا شاید قدرت تحلیل نداشته باشند؛ می‌بینید که می‌گویند روزی روشن می‌شود، این حرف درست است، اما راه تبیین آن را نمی‌دانند که چطور روزی روشن و مشخص می‌شود. اگر کسی کاری کرد به نام «الف»، این را کجا می‌خواهد دفن کند؟ موجود که معدوم نمی‌شود این هست،

۱. سوره نساء، آیه ۳۱.

۲. سوره فرقان، آیه ۲۳.

این اصل اول؛ اگر موجود است می افتد در خطّ تولید، مگر می شود چیزی در عالم موجود باشد و علت نباشد، معلول نباشد، لازم نباشد، ملزوم نباشد، ملازم نباشد؟ در خطّ تولید قرار می گیرد، آن وقت برخی از لوازماتش، برخی از ملزوماتش، برخی از مقارناتش يك جا سر در می آورد که آن وقت آدم را رسوا می کند. از این جهت است که فرمود ممکن نیست کسی به یاد معاد باشد و عالماً عامداً بیراهه برود، منشأ همه مشکلات فراموشی معاد است.

### اقامه برهان بر ضرورت معاد و عدم بطلان در خلقت عالم

بعد برهانی اقامه می کند که این برهان هم قبلاً مفصّل بحث شد که در این جا به طور اجمال ما ذکر می کنیم. می فرماید اگر معاد نباشد؛ یعنی عالم باطل است، چرا؟ اگر معاد نباشد این همه جریان «مَحْيِرُ الْعُقُول»ی که ذات اقدس الهی از دریا و زیردریا، سپهر و مادون سپهر، انسان و غیر انسان آفرید معنایش این است که هر که هر چه کرد، کرد؛ معنایش این است که انسان که می میرد می پوسد؛ معنایش این است که بعد از مرگ خبری نیست و حالا که این است «لَا مِيزَ فِي الْأَعْدَامِ مِنْ حَيْثُ الْعَدَمُ»<sup>۱</sup> انبیا می میرند، اولیا می میرند و پرهیزکاران می میرند يك، تبهکاران، ظالمان، منافقان و کفار می میرند دو، همه معدوم می شوند سه، «لَا مِيزَ فِي الْأَعْدَامِ» چهار؛ فرمود اگر معاد نباشد بین خوب و بد فرقی نیست، چون نه بهشت است، نه جهنم است، نه محکمه است نه سؤال؛ یعنی ما عالم را همین طور رها و بی هدف خلق کردیم که خوب و بد یکی شود یا بعداً حسابی هست؟

﴿أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾، آنها که منکر معاد بودند نمی گفتند که متّقین مثل فجّار جهنم می روند، آنها می گفتند خبری نیست و چون خبری نیست متّقین و فجّار معدوم می شوند، پس اینها یکسان هستند؛ نه اینکه کفار می گفتند که هر دو جهنمی هستند، کفار می گفتند هر دو معدوم می شوند و بعد از عدم خبری نیست. خدا می فرماید اگر این باشد که این عالم باطل و بی هدف شده و معنایش این است که ما این عالم را آفریدیم ظالم و مظلوم هر دو از بین می روند، آیا چنین است؟ ﴿أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾ که هم به صورت «موجبه کلیه» و هم به صورت «سالبه

۱. شرح المنظومه، ج ۲، ص ۱۹۱.

کلیه» بیان فرمودند؛ «موجبه کلیه» این است که هر چه خلق کردیم حق است، ما آسمان و زمین را به حق خلق کردیم ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾<sup>۱</sup>، فرمود ما بازیگر نیستیم ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ ما «لاعب» و بازیگر نیستیم و به حق آفریدیم که این «موجبه کلیه» است، این جا هم «سالبه کلیه» است که اصلاً بطلان، بی هدفی و هرج و مرج در عالم نیست ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾؛ آنها که می گویند مرگ آخر خط است و انسان با مُردن می پوسد، اینها حرف باطل می زنند ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾، از اینها پرسید آیا ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ﴾؟ آنها که غی گفتند ظالم و مظلوم هر دو جهنم می روند یا ظالم و مظلوم هر دو بهشت می روند، می گویند ظالم و مظلوم هر دو می پوسند، خوب و بد هر دو نابود می شوند و وقتی نابود شدند فرقی نیست. می فرماید: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ﴾؟ ﴿أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾؟ یعنی اینها نابود می شوند و حساب و کتابی نیست؟ بلکه همه آنها حق است.

برهانی بودن صدر و ساقه قرآن و متذکر شدن صاحبان لب با آن

ما صدر و ساقه قرآن را با برهان آفریدیم؛ ولی بعضی ها فقط قرآن می خوانند، همین! بعضی قرآن را می خوانند برای تبشیر و انداز، بعضی قرآن را می خوانند برای تدبّر و تفسیر و بعضی هم قرآن را می خوانند برای تذکر که سر تکان می دهند و می گویند ما يك وقت این حرف ها را شنیدیم؛ در این جا به همه این بخش ها اشاره شده است. در سوره مبارکه «ابراهیم» آیه ۵۲ این است که یک: ﴿هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ﴾ که برای يك عده این طور است، دو: ﴿وَلِيُنذِرُوا بِهِ﴾، سه: ﴿وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ چهار: ﴿وَلِيَذْكُرُوا أُولَ الْأَلْبَابِ﴾، آنها که «لیب» هستند سر تکان می دهند و می گویند آنچه در این آیه هست برای ما آشناست و یادمان است، اینها همان کسانی هستند که هنوز ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ یادشان است که این می شود «تذکره» یعنی یادآوری و در این جا هم می فرماید آخرین گروه که ﴿أُولَ الْأَلْبَابِ﴾ هستند، اینها متذکر می شوند ﴿كِتَابُ أُنزِلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ﴾ برای يك عده، ﴿لِيَذْكُرُوا آيَاتِهِ﴾ برای

۱. سوره حجر، آیه ۸۵؛ سوره احقاف، آیه ۳.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۶.

افراد میانی، ﴿وَلْيَتَذَكَّرْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ آنها که دارای «لُبّ» هستند می‌گویند این حرف‌ها برای ما آشناست. بارها این مثال زده شد، شما می‌بینید وقتی ده یا بیست کودک را به مهدکودک بردند، اینها مشغول بازی می‌شوند و هر کسی بیاید نام این بچه را ببرد این مشغول بازی و سرگرمی است، اما مادر که می‌آید اسم این بچه را می‌برد این در مجبوحه بازی فوراً برمی‌گردد و می‌گوید این صدا آشناست. اولیای الهی وقتی آیات قرآن را می‌خوانند، می‌گویند این صدا آشناست و ما يك وقت این صدا را شنیدیم؛ این می‌شود تذکر، تذکره یعنی یادآوری که برای بعضی‌ها تعلیم است، آنها که یادشان رفته و اهل آن نیستند؛ آنها که با غیب آشنا هستند وقتی آیات قرآن را می‌شنوند سر تکان می‌دهند و می‌گویند بله ما يك وقت این حرف‌ها را شنیدیم؛ مثل همین کودک در مهدکودک که تا مادرش سخنی بگوید فوراً برمی‌گردد، در غوغای بازی هر چه دیگران این کودک را صدا می‌زنند مشغول بازی است، اما صدای مادر برای او آشناست؛ می‌گوید این صدا، صدای آشناست. مردان الهی، آیات الهی را که می‌شنوند متذکر می‌شوند و می‌گویند این صدا آشناست که امیدواریم «ایام البیض» ماه پُربرکت رجب برای همه ما «تذکره» باشد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»